

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ملت
منافع ملے
دولت - ملت در افغانستان

نوشته عبدالقیوم میرزاده

شناسنامه:

عنوان: ملت منافع ملی دولت - ملت در افغانستان

نویسنده: عبدالقیوم میرزاده

ناشر:

برگ آرای: حشمت الله بیان

ویراستاری:

جای چاپ:

تیراژ: نسخه

سال چاپ: ۱۳۹۹ خورشیدی

است

حق نشر محفوظ به

پیش‌گفتار نویسنده بجاگ مقدمه

وضعیت ناهنجار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و گسترش نا امنی در سراسر کشور، افتراق و چاق شدن اختلافات گوناگون قومی، مذهبی، جنسیتی و زبانی روزافزون میان مردم، فاصله گرفتن مردم از فهم و درک منافع ملی در کشور ما عزمم را به جزم کشاند تا این ناهنجاری‌ها را تا حد توان و امکانات دست داشته زیر عنوان ملت - منافع ملی و دولت ملت به تحریر و معرفی بگیرم. در این نوشته سعی بر آن داشته‌ام تا ویژگی‌های اساسی مشکلات فرا روی همزیستی، همدلی، همنوایی مردم ما را زیر یک چتر افغانستان شمول بنام مقدس افغان با کندوکاو نشانی کرده و معرفی کنم.

برای فهم بیطرفانه از تاریخ و رویداد های تاریخی آثار متعدد تاریخی تاریخ نگاران موافق و مخالف مورد پژوهش و تدقیق قرار گرفته است. همچنان سعی کرده‌ام تا حد ممکن تعریف‌ها را مختصر و توضیحات با زبان ساده تا حد ممکن واژه‌های ادبیات سیاسی - اجتماعی - اقتصادی را به زبان ساده دری برگردان کرده‌ام و یا از واژه‌های برگردان شده سایر دانشمندان علوم ادب، سیاست و اجتماع بهره برده‌ام. آنچه برای من بسیار مشکل افزا بود ارایه تعریف‌ها با توضیح مختصر و کوتاه بود زیرا نمی‌توان یک واژه با مفهوم بزرگ اجتماعی را طی چند کلمه و یا در چند سطر مختصر ساخت. در حالیکه دانشمندان و جامعه شناسان بسیار در زمینه توضیحات

گوناگون مفصل در موارد آنچنانی نگاشته اند. همچنان در جریان این نوشته فراوان بسا موارد پیش آمد که توضیح و تفسیر بسیار دامنه دار را مطالبه داشت ولی من در زیر تأثیر اراده نگارش برای همه رده ها که سهم آنها از سواد سیاسی - اجتماعی و اقتصادی گوناگون می باشد سعی فراوان بذل داشتم تا توضیحات را مختصر و کوتاه بگیرم. در مراحل آغازین نگارش بیم آن داشتم که با این ساده نویسی توفیق نیابم تا منظری روشن از دیدگاه‌هایم به خوانندگان ارایه کنم ولی رفته رفته اعتماد به نفس بالایم متضمن این شد تا به راه ام استوار ادامه دهم. من در این نگارش سعی کرده ام تا در باب ملت، منافع ملی و دولت - ملت در افغانستان همه اجزای متأثر اجتماعی را که به نحوی از انحاء، شکلی از اشکال و یا طریقه ای از طریقه ها به این مسئله مرتبط هستند به کاوش بگیرم. نه مانند بیشتر نویسندگان که مسئله ملت و دولت - ملت در افغانستان را از جهت به توضیح گرفته اند که یا چشم انداز حکومت شرکای بین المللی آن را افاده نموده و یا نقاط نظر مخالفین حکومت را ارایه داده که در آن بیشترین زوال حکومت و یا تخریب پایه ها و ستون های حکومت در نظر بوده است، و از طرفی هم این نوشته می تواند پژوهشگران علم اجتماع و فرهنگ و اندیشمندان سیاست را به تحقیقات و پژوهش های بیشتر در عرصه های اختصاصی وابسته این کتاب وا دارد. گرچه گفته می شود تحلیل علمی و بیان حوادثی که از اختلافات و تفاوت های مادی، شعوری و سلیقوی دیروز بوجود آمده تاریخ است، اما من در این نوشتار سعی

فراوان مبذول داشتم در پرتو تجارب و اندوخته های بیشتر از نیم قرن خودم صرف منافع ملی کشور محبوب ام افغانستان مد نظرم باشد نه ذوق و سلیقه های شخصی ام. من در طول زندگی ام شاهد هولناک ترین حوادث مرگبار برای مردم کشورم و تا سرحد نابودی کامل خطه ای بنام افغانستان بوده ام. عده از عوامل و مجریان این حوادث مرگبار هنوز زنده اند چه خوب است که آن‌ها به این اشتباهات و خیانت هایشان معترف گشته و نسل‌های آینده کشور را از تکرار این اشتباهات و تباهی مال، جان و کشور شان بر حذر دارند.

تاکیدات مکرر در لابلای این نوشته بیشتر غرض فزونی اهمیت موضوع مطرح بحث بوده و خواستم به این ترتیب به خوانندگان این پیام را برسانم که برای رسیدن به آرمان ملت واحد و یک پارچه و دولت - ملت تنها زمانی میسر و ممکن است که ما همه افغان‌ها زیست با همی را فرا گرفته و فهم و درک منافع ملی را داشته باشیم.

بیشترین آرزومندیم از نشر و اشاعه این نوشته به دسترس‌گذاری آن برای همه اقشار به ویژه جوانان عزیز کشورم می‌باشد. زیرا این قشر بالنده که اکثریت نیروی متشکله جامعه را احتوا می‌کنند بنا بر عوامل مختلف به نیروی حاشیه ای در کشور تبدیل شده اند. با آنکه این کتله قسمت اعظم بار گران تولید و باز تولید اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در کشور بدوش دارند اما بنابر فقدان و کمبود آگاهی از منافع ملی یا به عبارت دیگر کج فهمی از مفاهیم ملت و منافع ملی با وصف فرصت‌های طلایی و امکانات فراوان مادی و معنوی در دو

دهه گذشته تا کنون نتوانسته اند این مامل را به سر منزل مقصود برسانند. همچنان بحرانهای اجتماعی چون بحران فقر، بحران بیکاری، بحران نبود امکانات تعلیم و تحصیل، بحران اعتیاد، بحران اعتماد، بحران تهاجم فرهنگی، عدم مصونیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در فضای حاکم کشور باعث گردیده تا جوانان نتوانند به حقوق حقه ایشان که عبارت از اداره و رهبری کشور می باشد برسند.

در این نوشتار تاریخ ها را به سنه میلادی قید کرده ام زیرا از یکطرف از برگردان سنه ها از میلادی به هجری شمسی و عکس آن زحمت خوانندگان را کم ساخته ام و از طرف دیگر جلوگیری از بروز اشتباهات در نظر بوده است. به آرزوی اینکه روزی افغان ها همه برادروار همدیگر را در آغوش بگیرند و زیست با همی را فرا گرفته و درک سالم از منافع ملی پیدا کرده و حکومت خویش را که از نخبه ترین فرزندان دیارشان متشکل باشد بسازند.

با احترام

عبدالقیوم میرزاده

دوستداران افغانستان عزیز!

افزایش روز افزون جنگ‌های فرسایشی ممتد و به خاک و خون کشاندن مردم کشور عزیز ما افغانستان در دهه‌ها و صدها در زیر عناوین و شعارهای مختلف ولی همه به منظور برآورده شدن منافع بیگانگان، حاد شدن معضلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اتمیکی در این خطه باستانی، نهادینه شدن تجاوزات آشکار و پنهان و گسترش ابعاد مداخلات و تجاوزات بیگانگان تحت پوشش‌ها و شعارهای استخراج شده در سازمان‌های سیاسی و نظامی آن‌ها به مود روز و عوام فریبانه به منظور دستیابی به منافع و اهداف کوتاه مدت و دراز مدت این استیلاگران، این کمترین را به این واداشت تا با این همه ناتوانی خویشان در گام نخست مروری بر رویدادها و برگ‌های تاریخ این سرزمین کرده و در مقایسه با رشد و انکشاف جامعه بشری در جستجوی علل و عوامل این همه عقب ماندگی، نابسامانی‌ها، افتراق و مصیبت‌های خانمانسوز در کشور عزیز ما افغانستان گردم.

در میان نخبگان سیاست، پژوهشگران، قلم بدستان و تحلیلگران جهان کمتر کسی را می‌توان سراغ کرد که عوامل ترقی و عقب‌مانی جوامع و کشورها را در پیوند ناگسستنی درجه رشد آگاهی ملی و اتحاد ملل آن سرزمین‌ها مطالعه نکرده باشند. این رشد آگاهی ملی است که در هر کجایی از جهان سبب پیشرفت و عدم آن باعث انحطاط و عقب‌ماندگی می‌گردد.

رشد آگاهی ملی در سراسر گیتی تنها به وسیله تعمیم سواد همگانی، تعمیم و توسعه فرهنگ، ارتقاء معرفت مردمان از وضعیت خود، منطقه خودشان و جهان و علل و عوامل پیشرفت و عقب‌مانی سایر ملل گیتی، یعنی تجارب تاریخی ملل جهان ممکن و میسر است و بس، فقط آن‌هایی به ساحل خوشبختی گام گذاشته‌اند که با عقل سلیم و انتباه منطقی از تجارب گذشته، خود در باره سرنوشت مردم و کشور خود در پرتو منافع ملی خودشان تصمیم اتخاذ کرده‌اند. این به هیچ‌وجه بدین معنی نیست که منافع دیگران باید نفی کرد. منتفی گردانیدن منافع دیگران خود راه ناسیونالیزم برتری جویانه را باز می‌کند، منظور ما در نظر داشت منافع ملی از جانب همه اعضای جامعه در هر گوشه و کنار کشور در هر حالتی پیوسته ارجحیت داشته و همچنان از هر وضع ایجاد شده در دنیا برای دستیابی به منافع ملی مدیریت سالم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی صورت گیرد.

قابل تذکار است که ملل پیشرفته و مترقی جهان این همه سعادت را رایگان بدست نیاورده‌اند، بلکه در راه رسیدن به این منزلت بسا مشکلات، قربانی‌ها، جنگ‌ها و خون‌ریزی‌های بی‌حد و حصر را متقبل گشته و با اندوختن تجارب فراوان از این همه سرخوردگی‌ها و پیروزی‌ها بالاخره همه موانع را از سرراه شان بدور کرده و اکنون در شاهره پیشرفت و ترقی سیر می‌کنند و برای مردمان شان سعادت به ارمغان آورده‌اند.

در پرتو تجارب کسبی انسان در روی زمین همه انسان‌ها و ملل

جهان به صورت انفرادی و کتلوی از اندوخته و تجارب گذشتگان شان مستفید شده و هیچ گاه نمی تواند عاقلانه باشد تا تجارب مفید و قابل اجرا را بار بار به تجربه مجدد گرفت.

یعنی نشاید عاقلانه باشد تا کاری را که توماس ادیسون کرده هر بار از نو در اختراع و کشف برق پرداخت، بلکه خیلی مؤثر و مفید خواهد بود تا مدارج انکشاف و مثال مفهوم توسعه انرژی برق را در مسایل اجتماعی و سیاسی نیز در نظر داشته باشیم. البته با این مثال به هیچ وجه قصد ندارم در مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تجارب دیگران را الگو قرار داده در پی انطباق کاپی آن باشیم. زیرا هر جامعه از خصوصیات و ویژگی های منحصر به خویش برخوردار بوده که بدون دانستن این ویژگی ها ارزیابی اوضاع و دریافت راه بیرون رفت نا محتمل می باشد.

در راستای عقب مانی جامعه ما و ناهنجاری های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن بسیاری از دانشمندان علوم اجتماع و سیاست در داخل و خارج از افغانستان به این باور اند که در نبود سواد همگانی در کشور فقدان یک هویت مشترک ملی و عدم اتحاد ملی در راستای کارزار و معاملات ملی و بین المللی مسبب اصلی معضل افغانستان در عرصه ملی و بین المللی می باشد.

بسیاری از این نظریه پردازان حتی به این باور اند که در زیر تأثیر اختلافات فرهنگی، زبانی، مذهبی، قومی، اتنیک، موقعیت جغرافیایی، نفوذ سلطه خارجی و نا برابری های اجتماعی در ساختار سیاسی

افغانستان اتحاد ملی و تشکیل یک ملت باورمند به منافع ملی نا ممکن میباید.

ولی به باور من آنچه ما را از گذشته‌های دور تا امروز به کژراهه کشانده این همه مصیبت را در این مرز و بوم به بار آورده فقط و فقط بی‌باوری مردم این خطه به منافع ملی یا به عباره دیگر نبود روحیه زیست باهمی و کار افغانستان شمول، دل‌بستگی به میهن مشترک، وابستگی با همدیگر و از خود بیگانگی هم در برابر هم میهنان و هم در برابر میهن در سطح کل کشور می‌باشد.

در این کشور بنام افغانستان حدوداً همه اقشار جامعه یعنی همه مردم، تقریباً همه مسئولین امور اداره و مشمولین زراعت، صنعت و اقتصاد، قدمه‌های بعدی و مردم عام اعم از مرد وزن بیشتر در پی منافع شخصی خودشان هستند. با هزار دریغ و افسوس باید اذعان داشت که در سرلوحه فکر مردم ما منافع جمعی تا کنون جای نداشته است، یعنی این فکر حاکم در میان همه مردم است تقریباً همه با کمترین استثناء اگر از برآورده شدن منافع شخصی شخص خود فارغ گردند آن گاهست که به فکر خانواده خویش، اقارب نزدیک و اقوام شان خواهند افتید. این به این معنی است که در جامعه ما تقسیم ثروت و قدرت تنها در دایره‌ای شخصی و بسیار سخاوتمندان چیره دست آنرا در دایره خانواده خویش توزیع می‌کنند. البته در تجربه حکومت‌های تک حزبی این تقسیم قدرت برعلاوه بسیار نا مساویانه میان اعضای حزب برسر اقتدار صورت گرفته است.

با اندوه فراوان باید گفت که هم مسئولین امور و هم مردم عوام در راه نیل به منافع شخصی دانسته و یا ناخود آگاه منافع ملی و یا منفعت به مقیاس کل کشور را زیر پا می گذارند.

مطالعه تاریخ این مرز و بوم حکایت‌هایی دردناک از خیانت‌های ملی، خود خواهی‌ها و ارجحیت منافع شخصی و گروهی منجر به تباهی‌های فراوان مادی و معنوی گردیده‌است، دارد و تاکنون تاریخ کشور ما کمتر مسئولینی را سراغ دارد که در این باره احساس مسئولیت و ندامت کرده باشد و یا مراجع عدلی و محاکم کشور افراد این چنینی را بازداشت و بازپرسی کرده باشند.

هدف و مرام

مرام و هدف من از این نوشتار این بوده تا راه‌های دستیابی به یک هویت مشترک ملی مردمان این سرزمین را جستجو کنم که مردمانش درک حقیقی از منافع ملی داشته و برای ایجاد یک تفکر ملی افغانستان شمول و زیست با همی با همه مردم کشور تحت نام ملت افغان از دل و جان باور داشته باشند و بالاخره همه مردم کشور از پوسته‌های خانوادگی، قومی، قبیله‌ای و محلی برون برآمده و منافع خویش را در ارجحیت منافع ملی جستجو کنند - می‌باشد.

مردم ما باید بخوبی بدانند و به این اعتقاد برسند که جوامع و کشورهای پیشرفته و قدرتمند امروزی محصول وطن دوستی شهروندانی است که در بدترین شرایط از ارزش‌ها، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشورشان دفاع نموده اند.

البته که در این وطن دوستی و رسیدن به درک منافع علیای ملی به هیچ وجه مراد از ناسیونالیسم برتری جویانه و ملت برتر و کهنتر نمی باشد. شوربختانه می توان اذعان کرد که در مثال افغانستان تا نیمه های قرن بیستم مناسبات اجتماعی بیشتر بر پایه سیستم قبیله ای (گروهی از اقوام) استوار بود. اکنون مشاهده می گردد که بیشتر شعارهایی «غصب ویا تصاحب قدرت سیاسی از دل اقوام می گذرد» در معاملات سیاسی کاربرد دارد. ذکر نام اقوام در قانون اساسی مصوب لویه جرگه مورخ دسامبر ۲۰۰۳ و سرود ملی کشور خود بیانگر این انقطاب های اجتماعی اقتصادی بوده که بی ثباتی و بحران را در کشور دامن زده و مردم کشور ما را از اتحاد ملی بر محور منافع ملی باز می دارد.

چرا به این پدیده شوم و بازدارنده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن هم در زیر سیطره قدرت های خارجی که همه و همه نمایندگان کشورهای پیشرفته سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می باشند، میدان داده می شود؟

باز هم تأکید می دارم که قصد من از این نوشتار به هیچ وجه به مفهوم ناسیونالیسم برتری جویانه افراطی نیست، یا به قول رابندرانات تاگور شاعر، فیلسوف و جامعه شناس هندی متولد ۱۸۶۱ و وفات ۱۹۴۱ که میگفت: «شما در این توهم زندگی می کنید که موجودات آزادی هستید؛ ولی هر روز پاره یی از انسانیت خود را به نام این بت موهوم (ملت) و ملی گرایی به هدر می دهید، و در فضایی زهرآلود، بر اثر بدگمانی همگانی و مملو از حرص و هراس به سر می برید» او به

این باور بود که بروز و تشدید جنگ‌های اروپایان در داخل اروپا جنگ جهانی اول و در خارج از اروپا در آسیا و آفریقا همه و همه برپایه برتری جویی‌های ناسیونالیستی یا «ملت برتر اروپایی» به وقوع پیوسته است.

همچنان عده از صاحب‌نظران پدیده به جان افتیدن مردم ما و نبود وحدت ملی در کشورما را سناریوی سازمان‌های استخبارات خارجی می‌دانند که منافع شان را پیوسته در یک افغانستان بی‌ثبات می‌بینند. عده دیگر هم نفوذ عناصر قومیت، تبار و محل در فعل و انفعالات اجتماعی - اقتصادی سیاسی را عامل این همه بازدارندگی‌ها می‌دانند. در اینجا جا دارد تا در گام نخست «قوم یا قومیت و تأثیر آن در ساختار جامعه افغانی» را مختصراً به بحث بگیریم.

قوم یا قومیت

اساساً مفهوم قوم یا (Ethnic) از واژه یونانی اتنوس یا اتنیکوس گرفته شده که در گذشته‌های دور به بت پرستان خارج از تمدن هلنی و سپس به غیر یهودیان و یا غیر مسیحیان و به افراد درجه دوم گفته می‌شد. همچنان مفهوم قوم در زبان انگلیسی نیز دارای پیشینه‌ای نا پسند و منفی بوده و نشان دهنده‌ی مجزاً کردن، جدا کردن و غیر خودی تلقی کردن برخی گروه‌های اجتماعی است و تا کنون هم چنین مورد استفاده‌ی را دارد. در گذشته‌ها مفهوم قومیت و قوم همیشه معادل کفر و موهومات کفرآمیز به کار برده شده‌است. در اکثر لغتنامه‌هایی اروپایی و غیر اروپایی معادل کلمه‌ی قومیت، به غیر از گروه‌های

اجتماعی و گروه‌های فرهنگی، به کافران ارجاع داده شده‌است. بعدها این مفهوم قوم و قومیت در متون جامعه‌شناسی، سمت و سوی گروه‌های نژادی پیدا کرده که سیاه‌پوستان، نژاد زردها و دارندگان باور یهودی هم به تدریج وارد این مقوله شدند و البته در دوره‌ی پایانی این تحول، کم‌کم مفهوم قومیت شامل گروه‌های زبانی و مذهبی دیگر هم گردید. اما آنچه که در کشورهای غربی در ارتباط با این مفاهیم مطرح می‌گردد چندان متناسب با ساختار اجتماعی و بافت اتنیک کشور ما نیست، در این جوامع تأکید روی این نکته است که اقوام و یا گروه‌های قومی به اشخاص و گروه‌هایی مهاجری اطلاق می‌گردد که از جاهای دیگری به آن سرزمین‌ها رفته‌اند که این البته در بطن خودش حاوی یک تناقض و پارادوکسی دیگر خواهد بود.

به عنوان مثال چینی‌ها یا عرب‌هایی که از کشور خودشان به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرده‌اند در آن کشور به مثابه‌ی یک قوم مورد توجه قرار می‌گیرند، در حالی که در سرزمین خود جزئی از یک ملت بزرگ محسوب می‌شوند. آن‌ها در جامعه‌ی آمریکایی به لحاظ سرزمین بر خلاف قوم‌های دیگری که در جاهای دیگر هستند و تعریف شان با سرزمین پیوند خورده‌است، هیچ‌گونه پیوندی با سرزمین جامعه‌ی مورد نظر یعنی جامعه آمریکا نداشته‌اند یعنی غریبه‌ها.

و اما تعریف قوم به قول انتونی دیوید استیفن اسمیت جامعه‌شناس انگلیسی متولد ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹ وفات ۱۹ جولای ۲۰۱۶ به گروهی از انسان‌ها اطلاق می‌گردد که اعضای این گروه اجتماعی دارای

ویژگی‌های نیایی و اصل و نسب مشترک داشته‌باشند. همچنان این گروه‌ها اغلباً دارای مشترکات فرهنگی، زبانی، رفتاری و مذهبی می‌باشند که به احتمال غالب به آبا و اجداد شان بر می‌گردد و یا بنا بر عواملی دیگر بوجود آمده در جریان فعل و انفعالات اجتماعی شامل حال این گروه گردیده‌باشد که به این ترتیب یک قوم می‌تواند به یک کتله فرهنگی نیز گفته شود.

قوم در جوامع برده‌داری و فئودالی هم نوعی دیگر از اشتراک افرادی است که دارای پیوندهای خونی هستند و سرزمین و زبان و فرهنگ مشترک دارند، ولی این اشتراک شان هنوز به اندازه کافی پایدار نبود و در مقیاس کشورهایشان نیز این اشتراک از منظر اقتصادی کامل نبوده‌است.

مطالعات قوم و قومیت به ویژه منازعات قومی در حوزه روابط بین‌المللی مبحثی بسیار جدید است. حاکم بودن پارادایم واقع‌گرایی بر روابط بین‌المللی، توجه به این متغیر بسیار تأثیرگذار را در سطح سیاست داخلی و بین‌المللی تحت‌الشعاع قرار داده‌است. در واقع از دهه ۱۹۹۰ بود که واژه قوم و قوم‌گرایی به مثابه یک محمل جدید در بازی‌های سیاسی تحت عنوان بازیگران در حاشیه مانده یا محمل‌های خفته در مطالعات روابط بین‌المللی و مطالعات جامعه‌شناسی توجه تحلیل‌گران و صاحب نظران جامعه‌شناس و روابط بین‌المللی و استراتژی سازان را به خود مشغول داشت. در حال حاضر بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، رشد و شیوع بنیادگرایی افراطی اسلامی در

پاکستان و اطراف افغانستان که توجه بازیگران سیاسی غرب و به ویژه امریکا را به اسلام و آن‌هم اسلام رادیکال نیز معطوف ساخت.

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱، استفاده تاکتیکی از قومیت‌ها در تعاملات و معادلات سیاسی غرب و خاصاً ایالات متحده امریکا بسیار اهمیت یافته است. بر این اساس امریکا تلاش دارد تا در چارچوب جنگ مسلحانه و یا غیرمسلحانه با بهره‌برداری از مسئله قومیت‌ها در اکثر کشورهایی که منافع استراتژیک‌اش را تأمین می‌کند به مقابله پردازد که استراتژیست‌های چیره دست امریکایی چون زبینگنیو بریژنسکی Zbigniew Brzezinski متولد ۲۸ مارچ ۱۹۲۸ و درگذشت ۲۶ می ۲۰۱۷ طراح نمادین و اصلی این سیاست در کتابش بنام «شانس دوم: سه رئیس جمهور و بحران ابر قدرتی آمریکا Second Chance: Three Presidents and the Crisis of American Superpower» و زلمی خلیل زاد متولد ۲۲ مارچ ۱۹۵۱ در کتابش بنام «فرستاده از کابل تا کاخ سفید سفر من در جهان آشفته» به صراحت و وضاحت تأکید مکرر بر حقانیت این پالیسی‌های شرارت محور شان برای دستیابی به منافع کوتاه مدت و دراز مدت شان در دولت‌های متأخر امریکا داشته‌اند، که همچنان کار رایی این پالیسی را در کشورهای اروپای شرقی به ویژه یوگوسلاویای سابق، افغانستان، عراق، یمن و عده از کشورهای افریقایی به امتحان و سنجش گرفتند. (در بخش‌های بعدی توضیحات بیشتر در این باره ارائه می‌گردد)

این پالیسی در کشور ما نه تنها از اتحاد مردم بدور محور ملی جلوگیری کرده است بلکه انقطابات بسیار خطرناک و خانمانسوز بیشتر را بر کشور و مردم ما تحمیل کرده و حتی خطرات تجزیه کشور را محتمل می‌گرداند. در افغانستان این مسئله از ویژگی خاص تاریخی نیز برخوردار است. زیرا افغانستان در یک قرن متأخر در تحت تأثیر استراتژی‌هایی انگلیس، روسیه تزاری و اتحاد شوروی از این حربه در مقابل هند برطانویی و پاکستان به حیث سیاست رسمی کشور استفاده کرده و ریاست و وزارتت را به این نام در چوکات اداره حکومت خویش داشته است که البته در نیمه دوم قرن متأخر کشور هند هم بحیث وسیله فشار در قبال پاکستان از حمایت کنندگان این پالیسی بوده است. استراتژیست‌های روسی برای دسترسی به بحر هند (آب‌های گرم) و جلوگیری از نفوذ استعماری انگلیس بعدها میراث دارش ایالات متحده امریکا در منطقه در پالیسی‌هایش در قبال کشور محبوب ما افغانستان شعار پشتونستان را که در اثر سیاست‌های ماجراجویانه انگلیسی در زمان سلطه‌اش بر نیم قاره هند پایه‌گذاری شده بود مطرح کرده و با استفاده از احساسات وطن‌پرستانه عده از رجال سیاسی افغان آن‌را به شدت مورد بهره‌برداری قرار دادند. روس‌ها به وسیله عمال خویش در افغانستان دولت و حکومت ما را از همان آوان پیدایش نا میمون پاکستان به عدم پذیرش و برسمیت شناختن خط دیورند تشویق و ترغیب کرده و تحت فشار قرار دادند. در حالی که در آوان خروج انگلیس از نیم قاره هند اتحاد شوروی که

به صورت فاتح جنگ جهانی دوم را پشت سر گذاشته بود می‌توانست با استفاده از نفوذ بین‌المللی‌اش بر انگلیس نگون بخت فشار وارد کند تا مسئله سرحدات افغانستان با هندوستان بر حسب حقایق موجود آن‌زمان و اسناد تاریخی و خواست مردمان منطقه حل و فصل کند. و یا هم بعد از تشکیل کشور پاکستان با این کشور جدید التاسیس بر طبق خواست و اراده مردمان و دولت‌های منطقه و اسناد تاریخی مسایل مورد منازعه در چوکات اصول و روابط بین‌الدول حل و فصل می‌گردید تا چنین زخمی ناسوری برای منطقه به میراث نمی‌ماند.

اما با هزار دریغ و شور بختی نه تنها این معضل بر پایه روابط بین‌الدول، اصول همزیستی مسالمت‌آمیز، اسناد تاریخی و خواست مردمان منطقه عملی نگردید بلکه بعد از خروج انگلیس‌ها از نیم قاره هند پالیسی سازان و استراتژیست‌های اتحاد شوروی برای تحقق پالیسی استعماری رسیدن به آب‌های گرم اعتماد به نفس بیشتر پیدا کرده با استفاده از ویژگی‌های برتری جویانه عده از رجال حکومتی، در میان مردم عوام و رده‌های سیاسی افغانستان سرمایه‌گذاری‌هایی بزرگی کردند و در جریان تحقق این سیاست‌های متضاد با منافع علیای ملی افغانستان از جانب حکومت‌های آن‌زمان فعل و انفعالات بزرگی در میان یک قوم خاص بالترتیب مترادف قرار گرفت با شوک و تکان در میان سایر اقوام متشکله کشور که البته سرمایه‌گذاری در میان سایر اقوام هم در پالیسی‌های درازمدت این مداخله‌گران شامل بود. که بعدها ایالات متحده امریکا و متحدین منطقوی‌اش به همکاری

سازمان‌های استخباراتی با استفاده از همین پالیسی از اقوام کشور ما نه تنها در بی‌ثبات سازی کشور ما از آن استفاده کردند بلکه در برگشت ورق بازی برای مداخله و مزاحمت در جمهوریت‌های سرحدات جنوبی اتحاد شوروی (جمهوری فدراتیف روسیه امروزی) هم استفاده کردند و می‌کنند.

با آن‌که اداره مرکزی احصائیه افغانستان در هیچ سالنامه احصائیوی خویش در باره تعداد اقوام و اندازه نفوس آن در کشور ذکری به عمل نیآورده است و همچنان کدام سند احصائیوی مستند و قابل قبول برای همه از تعداد اقوام و تعداد نفوس این اقوام و به جزء از برآوردهای تخمینی اداره مرکزی کدام احصائیه تأیید شده بین‌المللی از تعداد نفوس مجموعی کشور هم وجود ندارد اما یک راپور احصائیوی اداره بنیاد آسیا یا ایشیا فونڈیشن (Asia Foundation) در سال ۲۰۱۰ به قول خودشان با ضریب ۲،۵ اشتباه و همچنان راپور احصائیوی که در بین سال‌های ۲۰۰۴ - ۲۰۰۹ به وسیله شبکه‌های تلویزیونی بی‌بی‌سی BBC و ان‌بی‌سی NBC که هر دو احتمالاً همان‌طوری که در بالا تذکرادم بر پایه پالیسی‌های مطرح ایالات متحده امریکا و متحدین غربی‌اش در امور افغانستان تهیه شده تعداد اقوام را در کشور ما را البته با تفصیل هر ولایت به صورت جداگانه چنین می‌نگارد:

پشتون ۳۸٪

تاجک ۳۱٪

هزاره ۹٪

ازبیک ۹٪

ایماق ۴٪

ترکمن ۳٪

بلوچ ۲٪

نورستانی، عرب، قرغز، پشه ای، قزل باش، براهویی، پامیری، گجر
و سایرین ۴٪.

همچنان بعضی از مؤرخین و جامعه شناسان در آثارشان تعداد اقوام
را در افغانستان ۵۰ قوم ذکر کرده اند، که در قانون اساسی مصوب لویه
جرگه مؤرخ دسمبر ۲۰۰۳ از چهارده قوم بزرگ در کشور ذکر به
عمل آمده است اینها عبارتند از پشتون، تاجک، هزاره، ازبک،
ترکمن، بلوچ، پشه ای، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر
و براهوی.

بر اساس مطالعات اخیر جامعه شناسان در سه دهه پسین، در
افغانستان عنصر قومیت در عرصه قدرت سیاسی نسبت به عناصر
ایدلوژی، مذهب، زبان و سمت نقش تعیین کننده داشته است و در
سراپای حوزه های قدرت فقط می توان عنصر قومیت را مشاهده کرد.
یعنی تمام اجزای متشکله قدرت انتخابی و انتصابی آن بر محور قومیت
استوار بوده و مشمولین این حوزه ها بر پایه منافع شخصی شان کاندید و
به حیث ممثل اراده و منافع قوم انتخاب و یا انتصاب شدند. بنابر
توضیحات و نوشته زلمی خلیلزاد نماینده خاص ایالات متحده امریکا
برای تأسیس حکومت انتقالی افغانستان در اجلاس بن که در کتاب اش

بنام " فرستاده " پرده از روی مداخلات مستقیم امریکا در حکومت سازی افغانستان بر مبنای اقوام بر می‌دارد.

او در این کتاب از تأکید امریکایان و همکاران غربی‌شان در تقسیم قدرت در افغانستان بین اقوام بر پایه (تعداد شان) بر علاوه سهم شاه اسبق محمد ظاهر حکایت‌های دردناک دارد که در نتیجه حکومت استخراج شده از نشست بن فقط بر پایه قومیت و وفاداری اعضای این حکومت به ایالات متحده امریکا و متحدین‌اش بوده‌است. یعنی حکومت ساخته شده در بن از همان آوان پیدایش در گرو قوم و کشور تضمین کننده قرار گرفت.

گرچه بعدها قانون اساسی ممنوعیت‌هایی را در برابر سؤاستفاده سیاسی از نام قوم تسجیل کرد ولی در پشت پرده تا کنون هم این سیاست در عرصه ملی و بین‌المللی بازار گرم داشته و امریکا و متحدین‌اش به ویژه متحدین منطقوی ایشان با استفاده از این حربه در افغانستان اقوام را به جان هم انداخته و این تراژیدی بسیار وحشتناک در طی دو دهه اخیر عامل اصلی انقطابات اجتماعی، کنار نیامدن‌ها با یک پلاتفورم بر پایه منافع ملی یک افغانستان واحد در عرصه ملی و بین‌المللی، شدت ورشد سیستم ملوک الطوائفی، ادامه جنگ و تمام نا بسامانی‌های سیاسی- اجتماعی- اقتصادی و نظامی می‌باشد.

با تأسف باید اذعان داشت که در بازی‌های سیاسی امروز قدرت‌های بزرگ هم نظریه پردازان و هم دستگاه‌های اجرایی‌شان و در ورای این سیاست‌های تباه کن کشورهای همسایه افغانستان هم

روی تخصیص اقوام برای تشدید بحران و دستیابی به اهداف شان در کشورهای که منافع درازمدت و کوتاه مدت شان را تأمین می‌کند، سرمایه‌گذاری‌های بزرگی کرده‌اند که اگر مردم و وطن‌دوستان خاصاً جوانان که امروز بیشترین کمیت کشور را تشکیل می‌دهند و از ظرفیت بزرگ مادی و معنوی برخوردار می‌باشند و قشر آگاه ملی در پی چاره نیافتد عواقب زیانبار این قوم‌گرایی و چسپیدن به عنصر قوم نه تنها تمامیت ارضی بلکه هست و بود کشور ما را تهدید می‌کند همانند کشور یوگوسلاویا در اروپای شرقی و کشورهای عراق، لیبیا، یمن و سوریه خطرات بزرگ جنگ داخلی محتمل است.

در این‌گیر و دار بازی‌های خطرناک سیاسی بررسی و تحلیل وضعیت کشورمان در راستای اتحاد ملی برای منافع مشترک ملی و دستیابی به یک راه حل و یا حد اقل دریافت آدرس مشترک برای یک گفتمان ملی مراوا می‌دارد تا در این باب توجه بیشتر معطوف داشته و کاوش‌های بیشتری در زمینه صورت گیرد.